

سلام کودکانه

قصه بابا

دیشب از بابا خواش کردم برام یک قصه بگه. بابا هم شروع به تعریف یک قصه خیلی قشنگ کرد. بابا به جای جالب قصه رسید. چند لحظه‌ای بابا چیزی نگفت. من بی‌صبرانه منتظر بودم بقیه قصه رو بشنوم. به بابا که نگاه کردم دیدم بابا همون طور نشسته خوابش برده. خیلی دلم می‌خواست ادامه قصه رو بشنوم، اما دلم نیومد بابا رو بیدار کنم. من هم رفتم و خوابیدم و بقیه قصه رو تو خواب دیدم.

ارسال نقاشی، قصه، خاطره، عکس و...

۰۹۳۵۴۳۹۱۴۵۷۹ ۰۲۰۰۰۹۹۹۹



تصویر سازی ها : سعید مرادی

شعر

چتر مهربان

باد سردی می‌وزید
ناگهان باران گرفت
برگ زرد کوچکی
شاخه را چسبید سفت

ناله یک کرم را
در همان لحظه شنید
کرم کوچک خسته بود
زیر باران می‌خزید

شاخه را ول کرد برگ
رفت نزدیک زمین
چتر کرم خیس شد
برگ زرد نازنین

شاعر: عفت زینلی



معرفی شغل

دام پزشک، دوست حیوانات

من اگه دام پزشک بودم حیوونا رو معاینه و درمان می‌کردم. حیوونا هم ممکنه مریض بشن پس باید پیش دکتر برده بشن تا حالشون خوب بشه. من اگه دام پزشک باشم باید دقت کنم تا بتونم بفهمم حیوونا چه مریضی دارن چون اونا نمی‌تونن حرف بزنن و بگن کجای بدنشون درد می‌کنه. من پرندehایی مثل کبوتر و حیوونای خونگی یا دام‌هایی مثل گاو و حیوونای باغ وحش

رو معاینه می‌کنم. علاوه بر این باید مراقب باشم مرغ‌ها، ماهی‌ها و دام‌هایی که قراره غذای آدم‌ها بشن، سالم باشن تا از بیمار شدن آدم‌ها پیشگیری بشه. برای این که یه دام پزشک خوب بشم وقتی بزرگ شدم باید توی دانشگاه رشته دام پزشکی بخونم و یاد بگیرم چه جوری حیوونا رو مداوا کنم. من باید زمان کار لباس مخصوص بپوشم تا آلودگی و نیش حیوونا به من آسیب نزنه. راستی می‌دونین چون کار دام پزشک‌ها خیلی مهمه، روز ۱۴ مهر رو روز دام پزشکی نام‌گذاری کردن.

پس روز دام پزشک مبارک



مرجان ساعدی

شهر قصه

روزی که میوه‌ها تمام شدند

عصر بود و سارا کوچولو گرسنه‌اش شده بود. سراغ ظرف میوه رفت و یک سیب برداشت.

چند گازی از سیب خورده بود که چشمش به موز توی ظرف میوه افتاد. با خودش فکر کرد حالا که دندان‌ش لق شده، موز انتخاب بهتری است. چون دیگر موقع گاز زدن لازم نیست نگران افتادن دندان‌ش باشد. پس سیب نصفه خورده شده را کناری گذاشت و شروع به خوردن موز کرد. اما هنوز سارا به نیمه موز نرسیده بود که در ظرف میوه نگاهش به هلوی خوشرنگ افتاد. از آن جایی که چند وقتی بود هلو نخورده بود، با خودش فکر کرد بگذار هلو را بخورم، بعد موزم را تموم می‌کنم. چند گاز از هلو را خورده بود که داداشش صدایش کرد تا با هم نقاشی بکشند.

سارا هلوی نصفه خورده شده رو هم کنار سیب و موز گاز زده رها کرد و رفت.



فردا صبح وقتی سارا داشت برای رفتن به مهدکودک آماده می‌شد از مامانش خواست تا برای چاشت، برایش میوه بگذارد. اما مادر سری تکان داد و گفت: «الان میوه‌ای توی خونه نداریم.» مامان تا این را گفت، سارا یاد میوه‌هایی افتاد که روز قبل نصفه رهایشان کرده بود. با خودش فکر کرد که: «ای کاش در عوض گاز زدن به سه تا میوه، یکی رو تا آخر خورده بودم، آن وقت امروز برای مهدکودک هم میوه داشتم.» بعد از مامان پرسید: «مامان امروز میوه می‌خرین؟» مامان لبخندی زد و گفت: «بله!» سارا هم گفت: «من هم قول می‌دم که دیگه میوه‌ها رو نصفه خورده شده، رها نکنم.»

نویسنده: سعیده کمالیان

آثار شما

دنای نقاشی

دوستان گلم شعرهایی که در کنار نقاشی‌های شماست ویژه نقاشی‌های قشنگ شما سروده شده. امیدواریم که خوشتون بیاد. اگه شما هم دوست دارین برای نقاشی‌های قشنگتون شعر گفته بشه لطفاً نقاشی‌هاتون رو برای ما تو تلگرام به شماره ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ بفرستین.

فاطمه نوائیان رودسری
۸ ساله

درخت و سبزه و گل
عجب دشت قشنگی
روباه و خرگوش داره
با ماهی‌های رنگی



شایلی الهامی
۵ ساله

جوجه کوچولو، مرغ و خروس
گاو قشنگ و خالخال
ناهارشون رو می‌خورن
کنار هم با خوشحالی



سارا اصغرزاده
۸ ساله

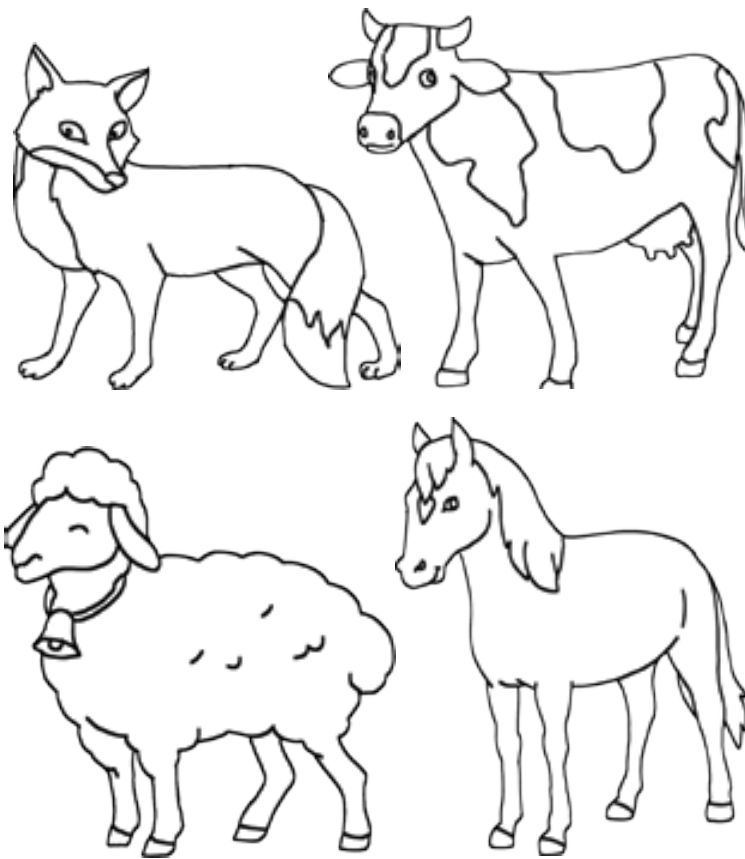
لک لک‌های مهربون
بچه شونو دوست دارن
به لونه برمی‌گردن
براش غذا میارن



سرگرمی و رنگ‌آمیزی

بگرد و پیدا کن

دوستان خویم از یک بزرگ‌تر پرسین حیوونای اهلی و وحشی چه تفاوت‌هایی با هم دارن. بعد دور حیوونی که اهلی نیست، خط بکشین. حیوونا رو با سلیقه خودتون رنگ کنین.



معرفی کتاب

روزی که مدادشمعی‌ها دست از کار کشیدند

یه روز وقتی دانکن سراغ جعبه مداد شمعی‌هاش رفت، یه دسته نامه توی جعبه پیدا کرد. نامه‌ها از طرف مداد شمعی‌ها و برای دانکن نوشته شده بودن. مدادشمعی‌ها اعتراض داشتند؛ بعضی به کار زیاد، بعضی به کم توجهی و... اگه می‌خوانیدون بدونین دانکن برای حل این مشکل چه کار می‌کنه بهترن خوندن این کتاب رو پیشنهاد می‌کنم.

کتاب «روزی که مدادشمعی‌ها دست از کار کشیدند» رو «درو دی‌والث» نوشته «الیور جفرز» تصویرگری و «محبوبه نجف‌خانی» ترجمه کرده است.

برشی از کتاب



سلام دانکن، خیلی بدم می‌آید از من برای کشیدن دور چیزها استفاده کنند... چیزهایی که رنگ‌های دیگر رنگ‌شان می‌کنند، این طوری همه‌شان فکر می‌کنند از من خوش‌رنگ‌ترند! قبول نیست با من یک توپ قشنگ بکشی و بعد با مداد شمعی‌های دیگر رنگش کنی. چطور است گاهی توپ را با سیاه‌رنگ کنی. به نظرت این خواسته زیادی است؟ دوست تو، مداد شمعی سیاه.